

داستان گرگ یوسف علیه السلام بر اساس رویکرد گفتمانی فرکلاف

سید اسماعیل حسینی اجداد^۱

فاطمه سیرتی مهر^۲

چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی رویکردی میان رشته‌ای است که در سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین متون به کمک عواملی چون قدرت، تاریخ، ایدئولوژی و جز آن به تجزیه و تحلیل متون می‌پردازد تا از لایه‌های مستتر در آن‌ها پرده‌برداری کند.

نورمن فرکلاف، از برجسته‌ترین اندیشمندان در زمینه رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی است. مقاله حاضر که با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف نگارش یافته است، شامل بازخوانی داستان قرآنی در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین می‌باشد و نشان‌دهنده گفتمانی انتقادی و تقابلی میان شخصیت‌های اصلی داستان و تفاوت سلیقه و ایدئولوژی آن‌ها می‌باشد.

هدف این مقاله بهره‌گیری از تحلیل گفتمان برای بازخوانی داستان «گرگ یوسف علیه السلام» اثر احمد بهجت از کتاب «قصص الحيوان فی القرآن» انتخاب شده است. این پژوهش نشان‌دهنده قابلیت‌های داستان برای نمایش درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی و نیز نشان دادن مناسبات قدرت در گفتمان‌های متون ادبی است. هم‌چنین این پژوهش نشان می‌دهد که واکاوی داستان‌های قرآنی ظرفیت‌هایی فراوان برای بیان گفتمان‌های حاکم بر جامعه دارد.

واژگان کلیدی: تحلیل گفتمان، گرگ یوسف علیه السلام، احمد بهجت، نورمن فرکلاف.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان، نویسنده مسئول d.hoseini54@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان f.siratimehr@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۶

مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی جدیدترین رویکرد در تحلیل گفتمان به شمار می‌آید. این رویکرد از لحاظ فلسفی متأثر از نظرات میشل فوکو، فروید و مارکس است. (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۳۹) گفتمان، شرایطی اجتماعی را مطالعه می‌کند که تحت تأثیر آن، یک متن خلق می‌شود؛ هم‌چنین، موقعیت اجتماعی را که متن در آن قرار می‌گیرد، تفسیر می‌کند. به این ترتیب، گفتمان از یک سو، مطالعه زبان شناختی نظام اجتماعی و از سوی دیگر، خوانش جامعه شناختی زبان است.

در این زمینه، نورمن فرکلاف که خود چهره‌ای شاخص در مباحث گفتمانی است، عقیده دارد که میان ساختارهای خرد گفتمان (ویژگی‌های زبان‌شناسی) و ساختارهای کلان جامعه (ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی) رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد. (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶-۹۷)؛ از نظر او تحلیل گفتمان شامل سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین است. در این طرح پیشنهادی، فرکلاف توصیف را پیش‌فرض تفسیر و تبیین می‌داند (همان، ۲۱).

تحلیل گفتمان از مباحث مهم حوزه نقد زبان شناسی و ادبی محسوب می‌شود. حنفی معتقد است که «گفتمان، نقدی بر کارهای ادبی و هنری به منظور بیان زیبایی‌ها، تصویرگری‌ها، و روش‌های آنها است تا قدرت اثرگذاری بر خواننده، برانگیختن احساس وی، و میزان ابداع و نوآوری آنها را از جانب ادیب و هنرمند آشکار می‌سازد.» (حنفی، ۱۹۹۸: ۲۶) از آن‌جا که غرض از تحلیل گفتمان انتقادی کاویدن در متون ارتباطی جهت هویدا ساختن پیام و معنای نهفته در آن است؛ بنابراین متون ادبی را که مانند سایر متون در خدمت ارتباط می‌باشد، می‌توان با نگرش انتقادی تحلیل کرد. «تحلیل گفتمان یک گرایش مطالعاتی میان رشته‌ای است که از اواسط دهه (۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰) در پی تغییرهای گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان شناسی، قوم‌نگاری، جامعه شناسی خرد، روان شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معنای بیان، زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد، فرآیند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است» (فرکلاف، همان: ۳)

درواقع، محور و داده اصلی مورد پژوهش در تحلیل گفتمان گرایش به متن می‌باشد و با توجه به متن و تحلیل آن به ایدئولوژی و بافت موقعیتی و بینامتنی پی‌می‌بریم. تحلیل گفتمان انتقادی راهکارها و شیوه‌های ملموس رابطه‌های گفتمانی و رویدادهای اجتماعی - فرهنگی در زمینه‌های

گونگونگی را پیش روی خواننده می‌گذارد. «هدف عمده تحلیل گفتمان این است که تکنیک و روشی جدید را در مطالعه متون رسانه‌ها، فرهنگ‌ها، علوم سیاست و اجتماع به دست دهد.» (بهرام پور، ۱۳۷۹: ۵۲) این رویکرد منعکس‌کننده شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه و نشان‌دهنده چگونگی پیوند آثار ادبی با قدرت مسلط بر هر جامعه در سایه توصیف، تفسیر و تبیین می‌باشد. تحلیل گفتمان درصدد است تا بتواند به کشف روابط ساختارها و دیدگاه‌های فکری، اجتماعی و ساختارهای گفتمانی بپردازد «به کارگیری این رویکرد منجر به کشف معانی ظاهری و مستتر جریان‌های گفتمانی می‌شود.» (بشیر، ۱۳۸۵: ۱۴) تحلیل گفتمان در واقع کشف ایدئولوژی‌هایی است که، مردم آگاهانه یا ناآگاهانه در زبان به کار می‌گیرند. رویکرد انتقادی تحلیل گفتمان با شفاف‌سازی، ابهام زدایی و آشکار ساختن ایدئولوژی حاکم بر متن به خوانش عمیق آثار ادبی منجر می‌شود.

جدای از همه تعاریف، فرکلاف که ارایه دهنده کامل‌ترین تحلیل گفتمان از نوع انتقادی است تحلیل گفتمان را این گونه تعریف می‌کند: «من گفتمان را مجموعه به هم تافته‌ای از سه عنصر کردار اجتماعی، کردار گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و خود متن می‌دانم و تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هریک از این سه بعد و روابط میان آن‌ها را طلب می‌کند. فرضیه ما این است که پیوندی معنادار میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون با یکدیگر پیوند می‌یابند و تعبیر می‌شوند و ماهیت عمل اجتماعی وجود دارد» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۷-۹۸) او در این رویکرد درصدد است تا نشان دهد که رخدادها و متون از دل مناسبات قدرت بیرون می‌آید و وارد مبارزات آن می‌شود.

در مقاله ارایه شده به کمک تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، به تحلیل داستان گرج یوسف علیه السلام پرداخته می‌شود.

۱- ادبیات نظری پژوهش

۱-۱: پیشینه پژوهش

در زمینه تحلیل گفتمانی متون ادبی، پژوهش‌هایی به صورت مقاله و پایان‌نامه انجام گرفته است، از جمله به این پایان‌نامه‌ها: «بررسی دیدگاه روایی در سه داستان کوتاه صادق چوبک؛ با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی» (علوی، ۱۳۸۱) و «بررسی تحلیل انتقادی گفتمان داستان‌های کوتاه معاصر

بزرگسالان و داستان‌های کوتاه معاصر نوجوانان» (قنبری، ۱۳۸۲) می‌توان اشاره نمود. از جمله مقالات در این زمینه «موقعیت متن در دو داستان کوتاه خسرو نوشته عبدالحسین وجدانی و نخستین جام اثر مصطفی لطفی منفلوپی با رویکرد فرکلاف» (حسینی، ۱۳۹۳)، «بررسی رمان الصبار اثر سحر خلیفه براساس الگوی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف»، «بررسی قصه یوسف عليه السلام بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف» (حاجی زاده، ۱۳۸۵) و «بررسی گفتمان در نهج البلاغه بر اساس نظریه نورمن فرکلاف، مطالعه موردی: توصیف کوفیان» (محسنی، ۱۳۹۴) می‌باشد. اما در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی داستان‌های احمد بهجت - که از داستان‌نویسان موقّق در زمینه دینی می‌باشد - تا کنون پژوهشی منتشر نشده است؛ بنابراین ضرورت دارد که به داستان‌های این نویسنده به عنوان نمونه‌ای از نویسندگان معاصر و کامیاب در زمینه نگارش ادبیات قرآنی و دینی توجه شود.

۱-۲: پرسش‌های پژوهش

- ۱- گفتمان انتقادی فرکلاف چگونه در سه بستر توصیف و تفسیر و تبیین بر داستان «گرگ یوسف عليه السلام» تطبیق می‌یابد؟
- ۲- این تحلیل زبان شناسی و مطالعه میان رشته‌ای تا چه اندازه به تحلیل متون دینی، به ویژه داستان‌های قرآن یاری می‌رساند؟

۱-۳: فرضیه پژوهش

بررسی‌ها و مطالعات زبان شناسی و میان رشته‌ای نوین از جمله تحلیل گفتمان انتقادی می‌تواند گامی نو در راستای تحلیل و دستیابی به داده‌های کاربردی در گسترده شناخت متون ادبی دینی؛ از جمله قصه‌های قرآن بیانجامد.

۲- درباره احمد بهجت و کتاب قصص الحيوان في القرآن

کتاب «قصص الحيوان في القرآن» بیان سرگذشت حیوانات موجود در قصه‌های قرآن، به کمک عنصر خیال و جان بخشی به آن‌ها، توسط احمد بهجت با هدف بازآفرینی این نوع از داستان‌ها تألیف شده است. داستان «گرگ یوسف عليه السلام» نیز بازآفرینی یکی از داستان‌های قرآنی است که برگرفته از واقعیت می‌باشد.

«احمد شفیق بهجت، داستان نویس و روزنامه‌نگار بزرگ مصری در ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲ در قاهره به دنیا آمد. وی فارغ‌التحصیل رشته حقوق از دانشگاه قاهره می‌باشد.» (نوروزی، ۱۳۹۰: ۱۹) ویژگی برجسته و ممتاز آثار وی بهره‌گیری از مضمون و محتوای داستان‌های دینی و به ویژه قصه‌های قرآنی است که با روشی نوین - استفاده از ضمیر اول شخص - و با زاویه دید جدید به بیان آن‌ها اقدام نموده است. «این نویسنده بزرگ در زمینه‌های فلسفی - عرفانی، داستان‌های آموزشی - قرآنی و ادبیات طنز قلم زده است. او در سال ۲۰۱۱ میلادی بر اثر بیماری چشم از جهان فرو بست.» (نوکانی، ۱۳۹۱: ۱)

۳- تحلیل گفتمان انتقادی داستان «گرگ یوسف علیه السلام»

۳-۱: خلاصه داستان

داستان «گرگ یوسف علیه السلام» روایت زندگی حیوانی است که درگیر حوادث و ناگواری‌های جامعه بشری شده است. عده‌ای به ظاهر انسان، نقشه قتل و نابودی هم‌نوع و برادر خود را می‌کشند و این گناه خویش را به پای گرگ می‌نویسند. در حالی که، گرگ سوگند یاد می‌کند در طول عمر خود نه یوسف علیه السلام را دیده و نه او را خورده است. متهم شدن گرگ به خوردن یوسف علیه السلام و عمل غیر انسانی برادرانش با انداختن او در چاه، منجر به نفرت فزاینده‌ای نسبت به آن‌ها می‌شود تا آن‌جا که حتی از شکار گوسفندانشان، امتناع می‌ورزد.

شخصیت اصلی و راوی داستان - گرگ - از انسان متنفر است و در جای جای داستان به بیان فخر فروشی و تفاخر نسبت به جامعه انسانی می‌پردازد؛ و برتری خود را در چگونگی تغذیه، خانواده‌دوستی و برادردوستی می‌داند. او که برای یافتن برادر گم شده‌اش از مصر راهی کنعان می‌شود با مشاهده حسادت و کینه برادران یوسف علیه السلام دچار حیرت می‌شود. او در کنعان با گرگی ازدواج می‌کند و مدتی بعد صاحب فرزندی می‌شود. بر فضای خانوادگی او صمیمیت و مهربانی موج می‌زند و برای انس بیش‌تر با فرزندان با آن‌ها همبازی می‌شود. تأمین غذا، امنیت و تهیه سرپناه برای خانواده دغدغه اصلی او را تشکیل می‌دهد. او رییس گله نیز هست؛ بنابراین، آموزش شکار به گرگ‌های کوچک‌تر از برنامه‌های او می‌باشد. در شبی که به قصد شکار از خانه خارج می‌شود با شنیدن صدای برادران یوسف علیه السلام مبنی بر نابودی آن حضرت، دچار نفرتی شدید نسبت به آن‌ها می‌شود.

در جلسه‌ای که گرگ‌ها قبل از شکار برگزار می‌کنند به سخت‌ترین و پرخطرترین گزینه برای شکار رأی مثبت می‌دهند. گرگ یوسف علیه السلام، گله پسران حضرت یعقوب علیه السلام را که شش سگ و ده مرد از آن محافظت می‌کردند، برای شکار پیشنهاد داد که پذیرفته شد. با همسر خود و تعدادی گرگ کارآموده و چند گرگ تحت تعلیم راهی شکار شدند. در هنگام شکار گرگ‌های تحت تعلیم دچار خطر گشتند و برای نجات دو گرگ در دامی که برادران یوسف علیه السلام پهن کرده بودند، افتاد. آن‌ها خود را به خواب زده بودند بنابراین، با افتادن گرگ در دام به او حمله کردند و دست و پایش را بستند.

در زمانی که گرگ با دست و پای بسته بر روی دستان برادران یوسف علیه السلام به سوی خانه حضرت یعقوب علیه السلام رهسپار بود، تمام مسیر را به خاطر سپرد و امید به بازگشت داشت. با نزدیک شدن به خانه حضرت یعقوب علیه السلام، پسران ناله و زاری سر دادند. با مشاهده دهان خون‌آلود گرگ، خورده شدن یوسف علیه السلام را قطعی شمردند. بنابر تقاضای حضرت یعقوب علیه السلام گرگ به داخل خانه برده شد و دست و پایش را باز کردند. در خلوت بین حضرت یعقوب علیه السلام و گرگ مشخص گردید که پدر بر خبثت و پلیدی باطن فرزندان آگاهی دارد؛ و نقشه آن‌ها برای سرپوش گذاشتن روی واقعیت دارای نقص بوده است. عدم پارگی لباس یوسف علیه السلام با وجود حمله گرگ به آن حضرت، راز ساختگی بودن داستان آن‌ها را فاش کرد. با وجود این که دوری از حضرت یوسف علیه السلام برای پدر غیرقابل تحمل بود؛ اما عمل غیر انسانی پسرانش بیش از پیش آزاردهنده بود. بنابراین گرگ را آزاد ساخت تا عدم پذیرش سخنان پسرانش را به آن‌ها متذکر شود. گرگ آزاد شده به سرعت از مسیرهای که به خاطر سپرده بود به سوی خانواده‌اش می‌شتافت؛ و کنعانیان نیز با تیراندازی کردن و پرتاب سنگ و چوب در تعقیب او بودند. در پی این تعقیب و گریزها تیری به گرگ اصابت کرد و سرنوشت گرگ بی‌گناه به مرگ ختم شد.

۲-۳: تحلیل برخی از عناصر داستان

برادر دوستی و برادرکشی در دو جامعه متناقض حیوانی و بشری، قضیه‌ای قابل تأمل در این داستان است که انسان‌های به ظاهر متمدن در پشت نقابی از لبخند، به مخفی کردن باطن حیوانی خود اقدام می‌نمایند. گرگی با خوی درتدگی و ظاهری حیوانی؛ وفاداری، نوع دوستی و محبت را سرمشق زندگانی خود قرار می‌دهد و باطن و وجدان جامعه بشری را به چالش می‌کشد.

راوی که خود را گرگی ستم‌دیده معرفی می‌کند، در سراسر داستان از برتری زندگی گرگ‌ها بر انسان‌ها گفتگو می‌نماید. فخرفروشی و تفاخر نسبت به ناجوانمردان و به خصوص برادران یوسف علیه السلام در این گفتگو موج می‌زند. او برتری خود را در نحوه زندگی زناشویی، چگونگی تغذیه، وفاداری، صداقت و نوع دوستی برمی‌شمارد. این حکمران شب‌ها، لبخندهای تصنعی انسان‌ها را وسیله‌ای برای استتار چنگ و دندان طمع می‌داند. در حالی که گرگ با دارا بودن چنگ و دندان ظاهری، هیچ‌گاه جوانمردی و مهربانی را به باد فراموشی نمی‌سپارد.

داستان با درد دل گرگ از شیوه زندگی و بدنامی و رسوایی‌اش میان انسان‌ها شروع می‌شود. حرف دلش را با گلایه و شکایت از وضعیت نامساعد فرد در جامعه انسانی به واسطه گناه نکرده ادامه می‌دهد و از شرایطش می‌نالد (بهجت، ۲۰۰۰: ۵۰). او در ادامه می‌گوید که حیل‌گری‌های برادران یوسف علیه السلام، منجر به یدک کشیدن عنوان گرگ درنده تا ابد گردیده است. آنان برای صحه گذاشتن بر نابودی آن حضرت، در طی اقدامی وقیحانه با آغشته کردن لباس یوسف علیه السلام به خون گوسفند ذبح شده و هم‌چنین آلوده کردن دست و پای گرگ، گناه نابودی و خورده شدن آن حضرت را به پای گرگ نوشتند؛ اما گرگ این حیل را تهمتی بیش نمی‌شمارد.

شخصیت‌های این داستان متعدد هستند و هر کدام براساس تفکرات و عواطف اعمال و رفتاری از خود بروز می‌دهند. نقش‌های این داستان از این قرار می‌باشند: گرگ در نقش برادر، گرگ در نقش همسر، گرگ در نقش پدر، گرگ در نقش رییس گله، همسر گرگ، فرزندان گرگ، برادران یوسف و حضرت یعقوب علیه السلام. نقش‌های مذکور اعمال و رفتارشان به روشنی گویای افکار و عواطف آن‌ها است و مخاطب از طریق گفتگوهای جاری بین نقش‌ها قادر خواهد بود به مکونات و تیپ شخصیتی آنان پی ببرد.

۴- تحلیل گفتمان انتقادی داستان در سطح توصیف

توجه به واژگان، دستور و ساخت‌های متنی از مباحث عمده در سطح توصیف متن است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۰-۱۷۱) در این سطح، متن مورد نظر را جدای از زمینه و شرایط اجتماعی و بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با سایر متون مورد بررسی قرار می‌دهیم.

داستان «گرگ یوسف علیه السلام» در مرحله توصیف، نشان‌دهنده گفتمانی دو گانه و تقابلی در دو جامعه متفاوت حیوانی و بشری است. شخصیت‌های این داستان که از دو دنیای کاملاً متفاوت

انتخاب شده‌اند، دارای اعمال و کرداری متناقض با دنیای خود می‌باشند. گرگ با دارا بودن ظاهری حیوانی و شهرت به درندگی، اصول اخلاقی چون نوع‌دوستی، محبت و وفاداری را فراموش نمی‌کند، اما برادران یوسف علیهم‌السلام خوی حیوانی و رذالت اخلاقی خود را در زیر جلد انسانی خود پنهان نموده‌اند. (بهجت، ۲۰۰۰: ۵۸)

در یک سوی این گفتمان، گرگ با وجود چنگ و دندان تیز، حاکمیت محبت را در فضای خانوادگی خود سرمشق قرار می‌دهد و خصیصه خانواده‌دوستی و نوع‌دوستی را در نقش پدر، همسر و رییس گله فراموش نمی‌کند. در مقابل همسر او نیز براساس عشق و محبت به گفتگو و تعامل با گرگ می‌پردازد؛ هم‌چنین، همدرد و غمخوارشریک زندگی‌اش است. (همان)

از سوی دیگر، او شاهد توصیف برادرانی است که تحمل لطف و عنایت ویژه پدر به برادر کوچک‌تر را ندارند؛ حسادت و رقابت آن‌ها، برادر دوستی را در وجودشان می‌خشکاند. بنابراین، با وجود ظاهر انسانی خود مرتکب عملی حیوانی می‌شوند. در گروه برادران یوسف علیهم‌السلام، حسادت، دروغ و تزویر سرچشمه اخوت و همنوعی را خشکانده است و بی‌هیچ ترحم و شفقتی دست به اقدامی بی‌شرمانه در طول تاریخ بشری در عرصه زمین می‌زنند و بار دیگر برادر کشی هابیل و قابیل توسط عده‌ای از کنعانیان تکرار می‌شود.

گفتمان حاکم بر گرگ، گفتمانی براساس خانواده محوری، برادر دوستی، عاطفه و محبت و تأسف بر اعمال دور از شأن انسانی برادران یوسف علیهم‌السلام می‌باشد. گفتمان حاکم بر برادران یوسف، حيله‌گری و فتنه‌انگیزی و دروغ و کینه‌توزی است. (همان، ۵۷)

در گفتمان حاکم میان دو جامعه بشری و حیوانی - حضرت یعقوب علیهم‌السلام و گرگ - شاهد گفتمانی براساس شفقت و دلسوزی هم‌چنین تحسّر و تأسف به برادر دوستی در دو جامعه حیوانی و انسانی هستیم. (همان، ۶۴)

۴-۱: دستور

جملات خبری بیش‌ترین کاربرد را در این داستان دارد و از بسامدی بالا برخوردار هستند که این بیانگر شاهد بودن راوی - که دانای کل است - بر روند وقوع اتفاقات از نزدیک می‌باشد: «بسامد بالای وجه اخباری، قطعیت متن را بالا می‌برد و مبین میزان پای‌بندی نویسنده به گزاره‌ها است.» (درپر، ۱۳۹۲: ۱۵۱) اما بعد از جملات خبری، جملات پرسشی و استفهامی افزون‌ترین

کاربرد را دارد. در گفتگوی میان برادران یوسف علیه السلام، گرگ و همسرش، گرگ و برادرش و گرگ و حضرت یعقوب علیه السلام جملات استفهامی بسیاری مشاهده می‌شود. این فراوانی شاید به آن دلیل است که عدم وجود اخلاقیات و برادردوستی در بین برادران یوسف علیه السلام، مسأله‌ای مبهم و غیر قابل هضم در جامعه گرگ‌ها می‌باشد؛ و با عمل ناجوانمردانه برادران یوسف علیه السلام نوع دوستی در جامعه بشری بیش از پیش زیر سؤال می‌رود.

جملات استفهامی گرگ، بیانگر نگرانی از چگونگی توانایی برادران یوسف علیه السلام در رساندن خبر خورده شدن آن حضرت به پدرشان می‌باشد. (بهجت، ۲۰۰: ۵۵) این سؤالات، دشواری انجام مأموریت سخت را در ذهن مخاطب متبادر می‌کند.

جملات استفهامی در گفتگوی گرگ و حضرت یعقوب علیه السلام، حاکی از آن است که حزن و اندوه ناشی از فراق یوسف علیه السلام نزد حضرت یعقوب علیه السلام غیرقابل تصور و آن حضرت به عدم صداقت و حيله‌گری پسرانش واقف بوده است. اما در جملات استفهامی برادران یوسف علیه السلام، ترس و اضطراب ناشی از رویارویی با پدر مشاهده می‌گردد و از برملا شدن حيله‌گری‌های خود در مورد خورده شدن یوسف علیه السلام توسط گرگ بسیار نگران می‌باشند (همان) در این جملات تشویش و اضطراب ناشی از چگونگی عملکرد و عکس‌العمل یعقوب علیه السلام بر فضای گفتگوی آن‌ها حاکم می‌باشد. در عبارات استفهامی گرگ و همسرش، آگاهی از وضعیت سلامت و تغذیه خانواده مشهود است. او در قالب این جملات استفهامی، عشق و علاقه خود به همسرش را به صورت نگرانی از وضعیت جسمی و روحی‌اش بیان می‌کند. در جملات استفهامی گرگ و برادرش صمیمیت و دوستی حاکم بر روابط آن‌ها در قالب طنز و تحقیر دیده می‌شود. (همان، ۵۸)

جملات به کاررفته در داستان بیش‌تر مثبت می‌باشند و تنها، در آغاز داستان که راوی در مورد وضعیت زندگی گرگ‌ها به خصوص در بین انسان‌ها، صحبت می‌کند جملات منفی مورد استفاده قرار گرفته است و نشانگر دید منفی انسان‌ها نسبت به گرگ‌ها و قضاوت بر اساس ظاهر درنده‌شان می‌باشد. (همان، ۵۰)

«أنا» ضمیر پرکاربرد در این داستان می‌باشد و ضمایری چون «أنت» و ضمیر جمع «هم» نیز استفاده شده است. گرگ زمانی که به روایت زندگی خود می‌پردازد، بیش‌تر از ضمیر «أنا» استفاده می‌کند (همان) در زمان توصیف راوی از زندگی گرگ‌ها به دلیل این‌که در قالب گله‌ای و

دسته‌جمعی زندگی می‌کنند از ضمیر جمع «نَحْنُ» استفاده می‌کند (همان، ۵۲) در گفتگوی بین گرگ و همسرش، به دلیل حاکمیت عاطفه و صمیمیت بر فضای خانوادگی آنان، کاربرد زیاد ضمیر «أنتِ» مشهود می‌باشد. (همان، ۵۴)

جمله‌های داستان از نوع معلوم است؛ زیرا راوی - که دانای کلّ - است، علاوه بر آن‌که به بازآفرینی داستان قرآنی می‌پردازد، در نظر دارد چیزی را مجهول نگذارد و نیز عمل و عکس‌العمل‌ها و پویایی شخصیت‌های داستان را به نمایش درآورد و هیچ مسأله‌ای را پنهان نسازد. یکی دیگر از ویژگی‌های داستان «گرگ یوسف عليه السلام» به کارگیری جملات کوتاه و استفاده زیاد از افعال می‌باشد که نشان‌دهنده اضطراب و شتاب شخصیت اصلی داستان به شمار می‌رود. گرگ در پایان داستان، هنگام فرار از دست کنعانیان جملات را کوتاه و بریده ادا می‌کند و شتاب در گریختن و ترس از آنان، عامل اصلی بریدگی و کوتاهی جملات است.

در هنگام راهنمایی و نجات دو گرگ کوچک از دامی که برادران یوسف عليه السلام پهن کرده بودند، فعل‌های زیاد و جملات کوتاه را به کار می‌برد. ردیف شدن فعل‌ها، هم‌چون ضرب‌آهنگی برای کویدن بر طبل، در هنگام به مهلکه افتادن و تسریع در به وقوع پیوستن، خطر و حادثه‌ای ناگوار را خبر می‌دهد: «كان الذئبان الصغیران الطائشان قد تقدما أكثر مما ينبغي نحو الماشية: و أحست الماشية بالخطر فاستيقظت فزعة و بدأت تخور و تضطرب.» (همان، ۵۹) «دو بچه گرگ ناشی، بیش از حد به گله نزدیک شده بودند و همین بود که گله احساس خطر کرد و گوسفندان از خواب پریدند و سروصدا کردند.» در این عبارت ردیف شدن چند فعل پشت سر هم، خبر از تصمیمی بزرگ برای به استقبال رفتن حادثه‌ای ناگوار را نشان می‌دهد.

در نمونه زیر؛ به هنگام انتخاب محلّ شکار و برگزیدن پرخطرترین گزینه از جملات کوتاه استفاده می‌کند؛ و لحظه خطر افتادن را با جملاتی بریده و آوردن افعال پی در پی بیان می‌کند: «إنحدرنا قبل المساء نحو الصحراء. / سرت في المقدمة، تجري إلي حواري ذئبتي و تتبعنا القافلة الطويلة. / يتوآب في نهايتها ذئبان صغیران» (همان) «قبل از غروب به طرف صحرا سرازیر شدیم و من پیشاپیش گرگ‌ها در حرکت بودم. همسر هم مرا همراهی می‌کرد و در پشت ما صف بلندی از گرگ‌ها در حرکت بودند که در انتهای آن دو بچه گرگ جست‌وخیز می‌کردند.»

۴-۲: ساخت‌های متنی

انسجام و پیوستگی مطالب موضوعی است که در تحلیل درونی متن، هم از دیدگاه بلاغت سنتی و هم در مباحث زبان‌شناسی، مورد توجه بوده است. «هلیدی و حسن، انسجام را عبارت از ابزارهای زبان‌شناختی گوناگون اعم از دستوری، واژگانی و معنایی می‌دانند که باعث پیوند جمله‌ها با یکدیگر می‌شوند. اشرا^۱ معتقد است اگر متنی بخواهد یکدست باشد لزوماً باید معنی‌دار، هماهنگ و خوش‌ساخت باشد.» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۹) از این رو، متن این داستان نیز از انسجام و پیوند هنری ویژه برخوردار می‌باشد. هیچ عبارت یا جمله‌ای خارج از بافت موقعیتی یا بی‌ارتباط با آن ذکر نشده است.

راوی در پی آن است که با برقراری ارتباطی صمیمانه و دوستانه با مخاطب، وی را به وادی داستان بکشاند؛ بنابراین داستان «گرگ یوسف علیه السلام» را به شیوه‌ای محاوره‌ای روایت می‌کند. شخصیت‌های داستان و هم‌چنین گفتگوهای میان آن‌ها ساده است. شیوه بیانی داستان به دلیل سادگی گفتگوها نیز آسان بیان می‌شود و از لفاظی و پرگویی در آن خبری نیست.

آغاز داستان به صورت گلایه گرگ از ظلم و ستم انسان‌ها، نشانگر درماندگی و بی‌زاری وی می‌باشد. آن حیوان از برادر کشی و کینه‌توزی در جامعه بشری به ستوه آمده است. گرگ اعتقاد دارد که ظاهر آن‌ها با چنگ و دندان تیز موجب رسوایی و بدنامی‌شان در طول تاریخ بشری شده است؛ در حالی که انسان‌ها با ترفند و حيله دندان‌های تیز طمع خود را در پشت لبخندهای تصنعی پنهان نموده‌اند.

راوی داستان - گرگ - که از وضعیت موجود در جامعه انسان‌ها و به خصوص رفتار برادران یوسف علیه السلام نفرت دارد، سوگند یاد می‌کند که در طول زندگی خود حتی یک‌بار هم یوسف علیه السلام را ندیده است چه برسد به این که او را خورده باشد. (بهجت، ۲۰۰۰: ۵۴)

او به عنوان گرگی برادر دوست که برای پیدا کردن برادر کوچک خود راهی دیار غربت شده است، در صدد برمی‌آید تا خود را از اتهام وارده مبری سازد. اما تلاش برادران یوسف علیه السلام صرف اندیشیدن در مورد چگونگی سربه‌نیست کردن آن حضرت می‌شود. در این داستان، مواضع برادران یوسف علیه السلام و گرگ در مورد برادر کشی و برادر دوستی به نمایش در می‌آید. بنابراین، در گفتگویی

1- Asher

که میان او و حضرت یعقوب علیه السلام رخ می‌دهد، نوع دوستی و برادردوستی پسران آن حضرت به چالش کشیده می‌شود. (همان، ۷۰)

۵- تحلیل گفتمان انتقادی داستان در سطح تفسیر

تفسیر ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر (دانش زمینه ای) است. از منظر مفسر ویژگی های صوری متن در حقیقت به منزله سرنخ هایی هستند که عناصر دانش زمینه ای ذهن مفسر را فعال می‌کنند. بنابراین تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر خواهد بود. بافت یا زمینه و انواع گفتمان از مباحثی است که در این سطح مورد بررسی قرار می‌گیرند. (فر کلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۴)

۵-۱: ماجرای داستان و مشارکان گفتمان

نویسنده، با بیان درد دل و گلایه شخصیت اول داستان در آغاز متن - که نوعی فضا سازی و ایجاد زمینه برای آشنایی مخاطب با دو جامعه متفاوت است - وضعیت شخصیت‌ها و روابط ایدئولوژیک آن‌ها را به تصویر می‌کشد. سخنان حضرت یعقوب علیه السلام خطاب به گرگ، بار ایدئولوژی دینی عمیقی دارد که سپردن یوسف علیه السلام در پناه خداوند مقدم و ارجح بر همه توکل‌ها و بیم‌ها است، اما آن حضرت بر این باور است که با عنوان کردن ترس از گرگ مقدمه‌ای برای لغزش پسرانش فراهم کرده است: «قلت أخاف أن يأكله الذئب و أنتم عنه غافلون. / قدمت خوفاً منک علی حفظ الله له و رعایتة فأصابنی ما تری. / عاقبني الله و ضاع مني و جاءوا بك بدلا منه» (بهجت، ۲۰۰۰: ۶۱) «زمانی که برادرانش از من خواستند که او را با خود ببرند گفتم: می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. من ترس از گرگ را به دعا و سپردن او در پناه خداوند مقدم کردم، می‌بینی چه بر سرم آمد! خداوند مرا مجازات کرد و یوسف علیه السلام را از من گرفت و تو را به جای او برایم آوردند». این عبارت نشان‌دهنده پررنگ و حاکم بودن دیدگاه مذهبی در این داستان است.

بهجت، تلاش خود را صرف روایت ماجرای می‌کند که نمایانگر گفتمان اجتماعی، اخلاقی و خانوادگی در دو جامعه کاملاً متفاوت بشری و حیوانی می‌باشد. این داستان اخلاق و خانواده را در زندگی دو مخلوق از هر جهت متمایز از لحاظ تفکر و خلقت به تصویر می‌کشد.

توجیحات کلامی برادران یوسف علیه السلام در راستای فریفتن حضرت یعقوب علیه السلام، نمایانگر شخصیت و افکار آن‌ها و گفتمان‌شان بر مبنای حيله و نیرنگ می‌باشد. آن‌جا که می‌گویند: «قال أحدهم: نقول ليعقوب تاه يوسف منا. / قال الثاني: هذه لعبة مكشوفة. / كيف يتوه منا و المفروض أنه معنا. / قال الثالث: نقول أكله الذئب» (همان، ۵۵) «یکی گفت: به یعقوب می‌گوییم یوسف گم شده است. دومی گفت: این دلیلی موجه نیست و تکراری است. چگونه امکان دارد یوسف علیه السلام گم شود در حالی که مشخص می‌باشد همراه ما بوده است؟ سومی گفت: می‌گوییم گرگ او را خورد.»

تبلور شخصیت گرگ راوی در نقش‌هایی چون همسر، پدر، برادر و رئیس گله به فراخور محیط و نقش‌هایی که به عهده دارد، متفاوت؛ اما به دور از حيله است. ولی نیرنگ و تزویر بر فضای گفتمان برادران یوسف علیه السلام احاطه کامل داشت و در اتخاذ تصمیمات و اجرای آن حيله و نیرنگ را در اولویت قرار می‌دادند. (همان)

در جای جای داستان، راوی - گرگ - به فخر فروشی نسبت به جامعه انسانی، به خصوص برادران یوسف علیه السلام می‌پردازد؛ زیرا نوع دوستی و خانواده دوستی در میان گرگ‌ها با وجود ظاهر و خوی حیوانی عنصری مهم محسوب می‌شود و ظاهر‌نمایی، حيله‌گری، دروغ و ناجوانمردی از اخلاقیات برادران یوسف علیه السلام شده بود: «ما أروع أن يكون المرء ذئباً ثم يقف على باب كهفه و يعوى.» (همان، ۵۲) «چه خوب است که گرگ باشی و بر در غار بایستی و زوزه بکشی.» رضایت راوی از گرگ‌بودنش به کشف لایه عمیق این تفاخر منتهی می‌شود: «الحمد لله الذي خلقنا ذئاباً» (همان، ۵۸) «خدای را سپاس که ما را گرگ آفرید.»

از شاخصه‌های زبانی دیگر داستان، استفاده مناسب از آرایه‌هایی چون تشبیه، کنایه، استعاره و ... است که در گفتگوی اشخاص برای شناخت بیشتر شخصیت‌ها و ملموس کردن رخدادها گنجانده شده است. آرایه‌هایی که علاوه بر زیبایی متن، به خوبی، درون متلاطم نویسنده را آشکار می‌سازد. احمد بهجت، توانسته از شگردهای ادبی، صور خیال و گاه زبانی شاعرانه برای رسیدن به مطلوب مورد نظر خود بهره ببرد. او با بهره‌گیری از این عناصر، هم‌گامی و هم‌حسی مخاطب با داستان را فراهم می‌نماید.

در جدول زیر نمونه‌هایی از آرایه‌ها و فنون ادبی به کار رفته در این داستان آمده است:

جدول آرایه‌های ادبی

<p>«ظهر القمر، هذا القرص الفضی الشاحب الذی نری علی ضوءه أصغر فئران الجبال.» (همان، ۵۲) «ماه پیدا شد، همان قرص نقره‌ای زردرنگ کم‌نوری که ما گرگ‌ها در سایه نور کم آن حتی کوچک‌ترین موش‌ها را در کوه‌ها می‌بینیم.»</p>	<p>«عدوت مثل ذئب یفرّ من ألف إنسان.» (همان، ۵۶) «من مانند گرگی که از هزار انسان فرار می‌کند، دویدم.»</p>	<p>«ینطلق جسدی الرمادی فی الصحراء مثل قبضة من البرق و أضرب.» (بهجت، ۲۰۰۰: ۵۲) «بدن خاک-آلود شکار به سمت صحرا فرار می‌کند و مثل برق، بلکه تندتر می‌دود و من ضربه می‌زنم.»</p>	<p>تشبیه</p>
<p>«حفظت الطريق جيداً خلال الرحلة الفاجعة.» (همان، ۶۰) «من در طول این سفر دردناک سعی کردم مسیر راه را به خاطر بسپارم.»</p>	<p>«عاد الصمت إلی الرمال.» (همان، ۶۰) «سکوت به ماسه‌ها بازگشت.»</p>	<p>«کانت رحلة سوداء.» (همان، ۵۷) «سفر سیاهی بود.»</p>	<p>حسن‌آمیزی</p>
<p>«إنکسر قلبی بعده فخرجت من مصر.» (همان، ۵۴) «بعد از آن قلبم شکست و از مصر خارج شدم.»</p>	<p>«أقول ما أقول من حرقتی، حین طفح الکیل.» (همان، ۵۷) «وقتی پیمانه ظرفیتم پر می‌شود سوز دلم را در قالب جملاتی بیان می‌کنم.»</p>	<p>«إبتلعت الصحراء أصداء العواء.» (همان، ۶۰) «دشت وسیع انعکاس زوزه مرا در خود بلعید.»</p>	<p>کنایه</p>
<p>«أغرقتنی موجة من الحزن.» (همان، ۵۸) «در موجی از غم و اندوه غرق شدم.»</p>	<p>«أغرقتنی موجة من الحزن.» (همان، ۵۸) «در موجی از غم و اندوه غرق شدم.»</p>	<p>«ینعکس ضوء القمر علی أنیبای و یرتد الشعاع نحو أبعد الفرائس.» (همان، ۵۲) «شب‌ها نور ماه مستقیم بر سفیدی دندان‌های من می‌تابد و</p>	<p>اغراق</p>

		<p>شفافیت دندان‌های نیش را تا دورترین جایی که طعمه وجود دارد، منعکس می‌کند.»</p>
--	--	--

زبان داستان، زبانی حقیقی و دارای واژگانی عادی و مورد استفاده عموم مردم است که این ویژگی در گفتمان گرگ ملموس‌تر است و منجر به نزدیکی مخاطب با راوی در روند داستان می‌گردد. دارا بودن زبانی سهل و قابل فهم همگانی موجب می‌شود که مخاطب خود را با زبان و احساس راوی بیگانه نپندارد. این صمیمیت و نزدیکی، سبب برانگیختن انگیزه مخاطب در همراهی با راوی می‌شود: «إنفجرت الضحكة» (همان، ۵۸) «از خنده منفجر شد». نویسنده با به کارگیری زبانی محاوره‌ای و مورد استفاده عموم مردم توانسته است؛ تصاویر داستان را در ذهن مخاطب عینی و ملموس جلوه دهد. این خصیصه موجب هم‌حسی میان راوی و مخاطب داستان شده است.

استفاده از آیات قرآنی، دوباره‌خوانی داستان یوسف علیه السلام از منظر گرگ و به کارگیری اشعار جاهلی در روند داستان نشانگر بهره‌مندی احمد بهجت، از متون میراث ادبی زبان خود و میراث دینی می‌باشد. او توانسته است جان‌مایه میراث ادبی - ملی و مذهبی را که در حافظه خود انداخته، به نحوی شایسته در سراسر داستان بگنجانند.

در بخشی از داستان، احمد بهجت به اشعار دوره‌های پیشین گریز می‌زند و به گذشته شعری و ملی خود اشاره می‌نماید. او بیتی از صعالمیک دوره جاهلی را در گفتگوی بین گرگ و همسرش می‌آورد؛ و به رابطه بینامتنی ثابت‌بن جابر با متن داستان می‌پردازد و بیان می‌کند که گرگ از رفتار ناجوانمردانه برادران یوسف علیه السلام به ستوه آمده است و از این که آنان با وجود پدری چون حضرت یعقوب علیه السلام دست به اقدامی ننگین می‌زنند افسوس می‌خورد. گرگ با وجود خوی درتدگی از عمل حیوانی عده‌ای به ظاهر انسان بیزاری می‌جوید. همان گونه که ثابت‌بن جابر از جامعه انسانی به ستوه آمده بود و در بیابان‌ها و صحراها و به دور از انسان‌ها، با حیواناتی چون گرگ مأنوس شده بود. استفاده از اشعار گذشتگان به عنوان بینامتنیت در بخش تفسیر، خبر از احاطه نویسنده بر میراث ادبی می‌دهد. هم‌چنین با بیان بیتی از ثابت بن جابر ملقب به تَابُّطُ شَرًّا یکی از شاعران صعالمیک دوره

جاهلی، خصلت بشری برادران یوسف علیه السلام، مورد تحقیر قرار گرفته و صداقت، وفاداری و نوع دوستی در دو جامعه کاملاً متفاوت بشری و حیوانی به چالش کشیده شده است:

«عَوَى الذُّنْبُ فَاشْتَأْنَسْتُ بِالذُّنْبِ إِذْ عَوَى
وَ صَوْتُ إِنْسَانٍ فَكِدْتُ أَطِيرُ» (بهجت، ۲۰۰۰: ۵۷)

«گرگی زوزه کشید و محبت و دوستی مرا جلب کرد و انسانی نعره کشید و من از ترس از جا پریدم.»

از آن جا که نویسنده طبیعت را با کمک صور خیال به زیبایی در داستان به تصویر کشیده است؛ بیان رنگ‌های موجود در طبیعت از دیدگاه نویسنده دور نمانده است. «رنگ از مهم‌ترین پدیده‌ها و عناصری است که تصویر ادبی را تشکیل می‌دهد، چرا که با تمام زمینه‌های زندگی پیوندی استوار دارد و با علوم طبیعی، روان‌شناسی، دین، فرهنگ، ادب، هنر و اسطوره سخت در ارتباط است» (شریف، ۱۹۷۴: ۱) در واقع، ذکر کردن رنگ‌ها در ضمن داستان، تابلویی زیبا از طبیعت و افکار موجود در ذهن نویسنده را برای مخاطب جلوه می‌دهد و در ورای بیان این رنگ‌ها می‌توان به حقیقت پنهان در فضای داستان پی برد: «هر رنگی یک معنای روانی دارد که نتیجه تأثیر فیزیولوژیک آن بر انسان است.» (شاهر، ۲۰۰۲: ۲)

«انسحب اللون الأصفر مع انسحاب الشمس و تغطت الأرض بلونها الرمادی السابغ» (بهجت، همان: ۵۰) «خط زرد حاشیه افق ناپدید شد. رنگ زرد خاکستری زمین را پوشاند.» در این عبارت رنگ زرد حاشیه افق که نشان پایان روز و غروب خورشید است، مانند تابلویی زیبا افول قدرت خورشید در هنگام فرا رسیدن شب را به تصویر درمی‌آورد. رنگ خاکستری و تیره که بر زمین مسلط می‌شود و آن را می‌پوشاند بیانگر ابهام و مستأصل ماندن گرگ در مورد اخلاقیات و به خصوص زوال برادردوستی در سطح زمین و به ویژه برادران یوسف علیه السلام می‌باشد. هم‌چنین، از عنصر رنگ در منعکس کردن تصاویر در ذهن مخاطب و نزدیک‌سازی صحنه‌ها در نزد خواننده به خوبی بهره جسته است:

پاکی، آرامش و مهربانی حضرت یعقوب علیه السلام را با توصیف خانه آن حضرت به رنگ سفید بیان می‌دارد: «زیرا رنگ سفید احساس آرامش و طمأنینه را برمی‌انگیزد» (شکری، ۱۹۸۵: ۱۸۵) در واقع، تصویر خانه‌ای سفید که درختان سرسبز، آن را در بر گرفته است، بیش از هر کلمه دیگر قادر خواهد بود، فضای حاکم بر آن خانه و نوع شخصیت موجود در آن را به ذهن خواننده متبادر کند:

«تصایح أخوة يوسف حين وصلوا لبيت أبيص تحيطه حديقة مشجرة» (بهجت، ۲۰۰۰: ۶۰) «برادران یوسف علیه السلام وقتی به خانه‌ای سفیدرنگ که در محاصره درختان سرسبز بود، رسیدند، ناله سر دادند». رنگ‌هایی چون زرد، سبز، سیاه، خاکستری و سربی مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که با کمک آن‌ها می‌توان مقصود نویسنده را دریافت. با توجه به مفهوم رنگ زرد، «رنگ زرد نماد فعالیت و سرور است» (شکری، ۱۹۸۵: ۵۰) می‌توان گفت که در این‌جا پنهان شدن رنگ زرد در واقع، افول قدرت و فعالیت در روی زمین را می‌رساند که با حيله‌گری و نیرنگ برادران یوسف علیه السلام، سرور و شادمانی از زندگانی حضرت یعقوب علیه السلام و کنعانیان رخت بریست. کنعان دارای باغ‌های سرسبز فراوان بود؛ بنابراین وفور نعمت و رفاه در آن موج می‌زد: «رنگ سبز به خاطر ارتباطش با باغ‌ها و مزارع و درختان با بهشت و نعمت مرتبط است» (مختار عمر، ۱۹۷۷: ۱۶۵۴)؛ اقا رفقار بی‌شمرانه برادران یوسف علیه السلام در حق او موجب شد تا سیاهی گمراهی و گناه بر آن‌ها مسلط شود. زیرا مستولی شدن رنگ سیاه شب در این‌جا «ظلم و ضلالت، خشم و گناه، کفر و شرک را تمثیل می‌بخشد» (زغربت، ۲۰۰۵: ۲) با چیره شدن رنگ خاکستری بر زمین گرگ به خاطر تسلط جهل و گمراهی و اقدام ناجوانمردانه پسران حضرت یعقوب علیه السلام، نابودی حضرت یوسف علیه السلام و آزادای از دست رفته خود سوگواری می‌کند، چون خاکستری «نماد سوگواری و نجابت و محبت است» (ستمی و طهماسبی، ۱۳۹۰: ۱۲۸)

داستان «گرگ یوسف علیه السلام» بازنویسی مجدد قصه قرآنی حضرت یوسف علیه السلام با محوریت روایتگری گرگ می‌باشد. نویسنده برای توجه دادن مخاطب به اصل و واقعیت قصه، آیه‌های قرآنی مرتبط با آن را در ضمن بخش‌های مختلف داستان وارد نموده است. بینامتنیت این داستان با قرآن کریم در برداشت اول نشان‌دهنده واقعی بودن داستان است که استفاده از دو عنصر خیال و تشخیص موجب شده است تا داستانی جدید به نگارش درآید. در نگاه دوم میزان آگاهی و مأنوس بودن نویسنده با قرآن کریم را برای مخاطب آشکار می‌کند. بهجت قبل از ورود به داستان برای آماده‌سازی ذهن مخاطب و حسن مطلع از آیات سیزدهم و چهاردهم سوره یوسف علیه السلام استفاده کرده است که نشان‌دهنده ارتباط بینامتنی متن اصلی و متن مرجع است: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ» (یوسف/ ۱۳-۱۴) «پدر گفت: من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و

شما از او غافل باشید، گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم از زیان کاران خواهیم بود».

۲-۵: نوع گفتمان

با دریافت چنین بافت‌های بینامتنی داستان، که احمد بهجت از آیات قرآنی مرتبط با زندگانی حضرت یوسف علیه السلام و هم‌چنین بی‌تی از شاعر دوره جاهلی - تَأَيُّطُ شَرًّا - بهره برده است، می‌توان بیان کرد که گفتمان حاکم بر این داستان، اجتماعی و اخلاقی می‌باشد و نویسنده سعی دارد در جای جای داستان، مخاطب را به جوانمردی، وفاداری و صداقت توجه دهد.

در گفتمان میان برادران یوسف علیه السلام، کینه‌توزی، نیرنگ و کذب حکمفرما است. صفات حاکم بر گفتمان آنان، نشانگر بدذاتی و حيله‌گری می‌باشد که بویی از برادری به مشامشان نرسیده است. تمام همت و افکار خود را در راستای چگونگی به اجرا درآوردن نقشه برادرکشی به کار بسته‌اند: «کیف ثبت له أن هذا هو الذئب القاتل؟» (بهجت، ۲۰۰۰: ۶۰) «چگونه ثابت کنیم که این همان گرگ قاتل است؟»

آنان برای اثبات قضیه حمله گرگ به یوسف علیه السلام و خوردن ایشان، دست به حيله‌گری می‌زنند؛ و تلاش می‌کنند مستندی دروغین به پدر ارایه دهند که گفتگوی انجام شده میان آنان، نشانگر جولان شیطان بر افکار و اجرای تصمیم‌پلید می‌باشد. در گفتمان میان گرگ و همسرش، عشق و محبت موج می‌زند و مسئولیت و سرپرستی آن دو در نقش پدر و مادر نمود می‌یابد. در گفتگو میان حضرت یعقوب علیه السلام و گرگ، شاهد جاری بودن گفتمانی بر اساس دین‌مداری و اعتقادات دینی هستیم که آن حضرت عدم توکل بر خدا در هنگام سپردن یوسف علیه السلام به برادرانش را، موجب عذاب الهی - نابودی یوسف علیه السلام - به شمار می‌آورد (همان، ۶۱)

در سراسر داستان، احمد بهجت سعی دارد مخاطب را به اصول اخلاقی، خانوادگی و دینی توجه دهد. این داستان متعلق به دو جامعه انسانی و حیوانی است که در آن روح نوع‌دوستی، عاطفه و محبت بی‌گرایش به ظاهر مخلوقات حکمفرما است؛ و نشان می‌دهد که رعایت اصول خانوادگی و اخلاقی اصل اساسی در بازآفرینی این داستان قرآنی بوده است.

۶- تحلیل گفتمان انتقادی داستان در سطح تبیین

۶-۱: مناسبات قدرت

تحلیل گفتمانی گرگ یوسف علیه السلام در مرحله تبیین نشان می‌دهد که گفتمان در دو جامعه متناقض حیوانی و بشری به سمت برقراری اصول اخلاقی و خانوادگی و در جامعه برادران یوسف، بر عکس این قضیه به برتری جویی در نزد پدر می‌باشد.

گرگ با لحن تأسف بار و اعتراض آمیز برادر کشی گروه برادران یوسف علیه السلام را به چالش می‌کشد؛ و در ورای این گلایه و تأسف، مهربانی و نوع دوستی حاکم بر جامعه گرگ‌ها را با وجود ظاهر و خوی درتدگی‌شان به تصویر می‌کشد: «قلت مکرراً کلامی، المصیبة أن یوسف شقیقهم» (همان، ۵۷) «کلامم را تکرار کردم و به او گفتم: مصیبت و بدبختی این است که یوسف علیه السلام برادر آن‌ها است».

توجه و علاقه بیش از اندازه حضرت یعقوب به یوسف علیه السلام، منجر به ایجاد کینه‌ای عمیق در دل‌های برادرانش شد. آن‌ها که قادر به تحمل علاقه وافر پدر به برادر نبودند؛ در صدد گرفتن تصمیمی برای از سر راه برداشتن یوسف علیه السلام بر آمدند تا بتوانند عامل اصلی دوری جستن پدر از آن‌ها را از بین ببرند: «لن یتراکم یعقوب تأخذون یوسف، یحبه الرجل و لا یطیق فراقه» (همان، ۵۵) «یعقوب به این راحتی دست از سر ما بر نمی‌دارد، یوسف علیه السلام را از ما می‌خواهد، او خیلی یوسف علیه السلام را دوست دارد و طاقت دوری‌اش را ندارد».

فراوان بودن زمین‌های زراعی، وفور زیتون و فرآورده‌های آن و به مشام رسیدن بوی غذای مطبوع از خانه‌های آن سرزمین، مسایل معیشتی قوم کنعان را تبیین می‌کند: «علی مبعده خطوات تنتصب بیضاء یجلس أمامها عشرة رجال حول نار أوقدها. / و علی مبعده خطوات منهم تنام مئآت الخراف و النعاج و البقر» (همان، ۵۳) «در چند قدمی من خیمه سفیدرنگی بر پا شده بود و جلوی آن ده مرد دور آتش گرد آمده بودند و در چند قدمی آن‌ها صدها گاو و گوسفند نر و ماده در خواب به سر می‌بردند». این عبارت، برخوردارگی کنعانیان از ثروت و دارایی را با بیان میزان وفور مال و حشم نشان می‌دهد؛ و وضعیت اقتصادی آن‌ها با دارا بودن صدها رأس گاو و گوسفند تشریح می‌شود. در این داستان، با توصیفی که از زمین‌های زراعی و به مشام رسیدن بوی غذای مطبوع صورت گرفته است، چگونگی وضعیت اقتصادی قوم کنعان در ذهن مخاطب متبادر می‌گردد. زمین‌های زراعی مطلوب حاشیه رود فلسطین، منجر به کشت زیتون و فراوانی آن، توانایی استحصال

روغن زیتون را سبب شده است، که از آن برای روغن چراغ و روشنایی استفاده می‌گردید (همان، ۶۸)

از جنبه ارتباط با قدرت در این داستان، تقریباً با دو طیف متضاد شخصیتی روبرو می‌شویم. برادران یوسف علیهم‌السلام که کم‌ترین مسامحه‌ای در کینه‌ورزی و به کارگیری حقّه و نیرنگ برای از سر راه برداشتن یوسف علیهم‌السلام از خود نشان نمی‌دهند. آن‌ها در جلساتی که در صحرا و به دور از چشم پدر برگزار می‌کردند، نابودی یوسف علیهم‌السلام را محور اصلی گفتگوی خود قرار می‌دادند: «ینبغی أن نتخلص من یوسف» (همان، ۵۴) «باید از شر یوسف علیهم‌السلام خلاص شویم».

آن‌ها با آگاهی از علاقه یوسف علیهم‌السلام و عدم اعتماد یعقوب علیهم‌السلام برای همراهی او در چرای گوسفندان با برادران، زردی رنگ و عدم بهره‌مندی یوسف علیهم‌السلام از آفتاب را دلیلی موجه جلوه می‌دهند تا از این طریق با نشان دادن برادردوستی و دلسوزی نسبت به برادر کوچک، اعتماد حضرت یعقوب علیهم‌السلام را جلب کنند. در سراسر این مراحل - از تصمیم گرفتن تا اجرایی کردن آن - حيله و تزویر و عدم رعایت اصول اخلاقی و خانوادگی به وضوح مشاهده می‌شود.

عبارت: «قال أكبرهم سنصطاد ذئباً و نلطحه بدم الشاة التي سنلطح بها قميص یوسف و نذهب بالذئب إلى أئینا» (همان، ۵۶) «برادری که از همه بزرگ‌تر بود گفت: گرگی را شکار می‌کنیم و دهانش را به خون گوسفندی آغشته می‌کنیم؛ و لباس یوسف علیهم‌السلام را به خون همان گوسفند آلوده می‌کنیم و گرگ را نزد پدرمان می‌بریم» نشان می‌دهد که گرداننده اصلی و قدرت حاکم در گروه برادران یوسف علیهم‌السلام، برادر بزرگ‌تر بوده است. ریاست و سرپرستی گروه با محوریت برادر بزرگ‌تر صورت پذیرفته است؛ اما پذیرش تصمیمات و اجرای نقشه توسط برادران دیگر انجام می‌گرفت.

تیپ مخالف برادران یوسف علیهم‌السلام، گرگ متهم به خوردن یوسف است. این گرگ با وجود این‌که در دنیای متفاوت از جامعه بشری می‌زیست و دارای خوی درتدگی بود؛ وفاداری، عشق و برادر-دوستی را سرلوحه اخلاقیات خود قرار می‌دهد. در حالی که برادران یوسف علیهم‌السلام با دارا بودن ظاهری انسانی، درتدگی و وحشی‌گری بر اخلاق آن‌ها حکمفرما است. با وجود تفاوت سنی برادر کوچک با آنان، به علاقه پدر به یوسف علیهم‌السلام حسادت می‌ورزند. اما همراهی گرگ با برادرش در شکار، جستجوی برادر گمشده و حتی ترک دیار برای یافتنش، نشانگر وفاداری و برادردوستی او می‌باشد:

«كنت أحب أخى حبًا عظيمًا و لم أكن أخرج للصيد إلا و هو معى./ ثم خرج أخى يومًا و لم يعد./
عَبْنًا حاولت البحث عنه فى مصر» (همان، ۵۴) «من برادرم را خیلی دوست داشتم، هیچ وقت بدون او
به شکار نمی رفتم. روزی برادرم از خانه خارج شد و دیگر برنگشت. هرچه سراسر مصر را گشتم تا
او را پیدا کنم به نتیجه ای نرسیدم».

گرگ در سطح خانواده به عنوان سرپرست، مسئول تأمین سرپناه و خوراک می باشد. این
وظیفه شناسی او در قالب ابراز نگرانی از وضعیت تغذیه فرزندان نمود می یابد: «هل أكل الأولاد؟»
(همان، ۵۸) «آیا بچه ها چیزی خورده اند».

با توجه به عشق و محبت حاکم بر فضای خانوادگی گرگ و ایفای مطلوب نقش پدری، همسر
وی تصور از دست دادن و شکار شدن شوهرش را بسیار غمبار و نفرت انگیز می شمارد: «لا أظن أن
هناك ألن من إصطيادك» (همان، ۵۶) «گمان نمی کنم چیزی نفرت بارتر از این وجود داشته باشد
که بخواهند تو را شکار کنند».

در سطح خانواده، همسر گرگ به عنوان مدیر داخلی خانه، قدرت حاکم و مناسبات قدرت را در
دست گرفته است. بر امور مختلف زندگی هم چون تغذیه، تنظیم خواب و ... بچه ها را مدیریت
می کند (همان، ۵۷).

مناسبات قدرت در گله عازم شکار به دست گرگ می باشد. او به عنوان رییس گله و قدرت
برتر گروه، وظیفه حمایت و دفاع از گروه را به عهده داشت: «سرت فى المقدمة، تجرى إلى جوارى
ذئبتى و تتبعنا القافلة الطويلة./ يتوآب فى نهایتا ذئبان صغیران» (همان، ۶۹) «من پیشاپیش گرگ ها در
حرکت بودم. همسر هم مرا همراهی می کرد و در پشت ما صف بلندی از گرگ ها در حرکت
بودند. در انتهای آن دو بچه گرگ جست و خیز می کردند».

اما در ادامه داستان، مناسبات قدرت از گرگ به برادران یوسف علیه السلام انتقال می یابد زمانی که
برادران او با گستردن دام و به خواب زدن خود، موفق به فریب و شکار گرگ می شوند، قدرت را
از آن خود می سازند.

با ورود گرگ به خانه حضرت یعقوب علیه السلام آرامش وجود گرگ را فرا می گیرد. با دستور
حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندانش مبنی بر این که «دعوا الذئب لی و انصرفوا» (همان، ۶۱)، «گرگ
را این جا بگذارید و بیرون بروید»، قدرت و حاکمیت به پدر منتقل می شود. حضرت یعقوب علیه السلام با

باز نمودن طناب‌ها از دست و پای گرگ آزادی سلب شده‌اش را به وی باز می‌گرداند. او در حضور یعقوب علیه السلام به بی‌گناه بودن خود اعتراف می‌کند؛ و با مشاهده عدم پارگی لباس حضرت یوسف علیه السلام تناقض گفته پسران یعقوب مبنی بر خورده شدن یوسف توسط گرگ، آشکار می‌گردد (همان، ۶۱) با آزادسازی گرگ توسط حضرت یعقوب علیه السلام و بر ملا شدن نقص نقشه حیل‌گرانه برادران یوسف علیه السلام، قدرت از دست آنان خارج می‌شود و دروغ و مکرشان با عدم وجود پارگی لباس آن حضرت تثبیت می‌گردد.

از منظر ایدئولوژی، بر اساس کردار گفتمانی در این داستان واژگان و مفاهیمی چون امید، توکل به خدا، برادردوستی، خانواده‌دوستی و عدم تبعیض میان فرزندان در جای جای این داستان رخنه کرده است. حضرت یعقوب علیه السلام، ابتلا به عذاب الهی - گم شدن یوسف علیه السلام - را نتیجه عدم توکل بر خدا می‌داند و متذکر می‌شود که باید همه امور را به خدا سپرد (همان، ۶۱).

نتیجه گیری

در پژوهش حاضر تلاش شده است تا داستان گرگ یوسف علیه السلام از احمد بهجت با رویکرد فرکلاف بازخوانی شود. ژرف ساخت کلی داستان گرگ یوسف علیه السلام، ماجراهای مربوط به سال‌های زندگانی حضرت یوسف علیه السلام با برادرانش در سرزمین کنعان و نمایش حیل‌گری آنان در جهت نابودی آن حضرت و روساخت آن گوشه‌هایی از زندگی گرگ متهم به خوردن یوسف علیه السلام است که با مسایل خانوادگی او همراه می‌باشد.

در این داستان هر کدام از افراد با توجه به تیپ شخصیتی خود در پیکره داستان حضور می‌یابند؛ و نحوه اجرای نقشه برای از سر راه برداشتن یوسف علیه السلام، چگونگی حرکت و روند داستان را تعیین می‌کند.

بهجت، در این داستان زندگی گرگ متهم به خوردن یوسف علیه السلام را در جامعه انسانی برادران یوسف علیه السلام به تصویر می‌کشد. او از دیدگاه دانای کل روایت می‌کند که دیدگاهی اخلاقی و اجتماعی دارد. او معتقد است که امید و توکل به خدا و خانواده محوری از اصول اساسی در زندگی است. البته دانای کل داستان ابعاد فکری خود را در تعامل با دیگر شخصیت‌های داستانی به نمایش می‌گذارد.

داستان گرگ یوسف علیه السلام در سطح توصیف، بیانگر گفتمانی تقابلی در دو جامعه متضاد بشری و حیوانی است؛ و گفتمانی با محوریت مراعات اصول اخلاقی از سوی جامعه حیوانی و گفتمانی بر اساس حق و نیرنگ توسط برادران یوسف علیه السلام در جریان است. از زبانی سهل و قابل درک و مورد کاربرد اقشار عادی جامعه استفاده می‌شود؛ کاربرد ضمائر به صورت اول شخص و دوم شخص خبر از همگامی مخاطب با راوی در روند داستان می‌دهد. جملات کوتاه و بریده نیز نشان‌دهنده شتاب، آشفتگی و سردرگمی راوی داستان از شرایط موجود است.

تحلیل داستان در سطح تفسیر نشان می‌دهد که داستان «گرگ یوسف علیه السلام» ماجرای اجتماعی و خانوادگی دارد. ماجرای که در آن نوع دوستی و برادردوستی در دو جامعه کاملاً متفاوت بشری و حیوانی به چالش کشیده می‌شود. در این ماجرا، نحوه زندگی و جو حاکم بر فضای خانوادگی گرگ به خوبی روایت می‌شود. و این نشان‌دهنده مطالعه و آگاهی نویسنده از طبیعت و زندگی گرگ‌ها است. گرگ متهم به خوردن یوسف علیه السلام نقش اصلی داستان محسوب می‌شود. از جنس مؤنث نیز

زنان قوم کنعان و همسر گرگ در داستان حضور دارند. تأثیر همسر گرگ بر پرورش و نگهداری بچه‌ها به خوبی مشهود است.

احمد بهجت با به کارگیری قوه تخیل و عنصر جان بخشی توانسته است داستانی واقعی و برگرفته از قرآن را در قالب و پوششی نوین عرضه کند. نویسنده در این داستان می‌کوشد روند تصمیم‌گیری برادران یوسف علیهم‌السلام برای نابودی آن حضرت و چگونگی به کارگیری انواع دروغ و حيله را نشان دهد.

امیدواری و خانواده‌محوری در تمامی شرایط از موارد ایدئولوژیک این داستان می‌باشد؛ که به خاطر سپردن مسیر بازگشت به خانه با وجود اسیر شدن توسط برادران یوسف علیهم‌السلام، حاکمیت محبت و عاطفه در سطح خانواده و انس با همسر و فرزندان از نمونه‌های بارز امید داشتن و در رأس قرار دادن خانواده در روند داستان می‌باشد.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آقاگل زاده، فردوس (۱۳۸۵)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، چاپ نخست، تهران: چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- بشیر، حسین (۱۳۸۰)، *تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها*، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- ۴- بهجت، احمد (۲۰۰۰)، *قصص الحيوان في القرآن*، قاهره: دارالشروق.
- ۵- بهرام‌پور، شعبانعلی (۱۳۷۹)، *درآمدی بر تحلیل گفتمان، گفتمان و تحلیل گفتمانی*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- ۶- ترادگیل، پیتر (۱۹۸۳)، *زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه*، ترجمه محمد طباطبایی، تهران: نشر آگه.
- ۷- تفتازانی، مسعودبن عمر (۱۳۸۳)، *مختصر المعانی*، قم: دار الفکر.
- ۸- حسینی، سید اسماعیل (۱۳۹۳)، «موقعیت متن در دو داستان کوتاه خسرو نوشته عبدالحسین وجدانی و نخستین جام اثر مصطفی لطفی منفلوطی با رویکرد فرکلاف»، *مجله علمی - پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، شماره ۳۳.
- ۹- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- ۱۰- حنفی، حسن (۱۹۹۸)، *تحلیل الخطاب العربی، المؤتمر العلمی الثالث*، عمان: جامعة فیلا دلفیا.
- ۱۱- حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵)، *تفسیر نورالتقلین*، به تصحیح هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان.
- ۱۲- درپر، مریم (۱۳۹۲)، *سیک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علم.
- ۱۳- زغریت، خالد (۲۰۰۵)، «الأساس الواقعی لجمالیات اللون فی شعر الأغرربة»، *مجلة حولیات تراث*، العدد ۳.
- ۱۴- ستمی، محمد مهدی؛ نرجس طهماسبی نگهداری (۱۳۹۰)، «رنگ‌های نمادین در اشعار صلاح عبدالصبور»، *مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، شماره ۲.
- ۱۵- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۴)، *قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر نی.
- ۱۶- شاهر، عبدالله (۲۰۰۲)، «الأثر النفسی للون»، *مجلة الموقف الأدبی*، العدد ۳۷۹.
- ۱۷- شریف، الطارق (۱۹۷۴)، «الشعر و الفن التشکیلی»، *مجلة الموقف الأدبی*، العدد ۷.

- ۱۸- شکرى، عبدالوهاب (۱۹۸۵)، *الإضاءة المسرحية*، ط ۱، قاهرة: الهيئة العامة المصرية.
- ۱۹- عېدى و عباسى (۱۳۹۱)، «بررسى رمان الصبار سحر خليفه براساس الگوى تحليل گفتمان انتقادى فرکلاف»، *دو فصل نامه علمى - پژوهشى نقد ادب معاصر عربى*، سال ۲، شماره ۳.
- ۲۰- علوى، فاطمه (۱۳۸۱)، *بررسى ديگاه روايى در سه داستان کوتاه صادق چوبک؛ با رويکردى به تحليل کلام انتقادى*، پاياننامه کارشناسى ارشد زبان شناسى همگاني، دانشگاه تهران.
- ۲۱- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، *اهداف انتقادى و توصيفى در تحليل انتقادى گفتمان*، ترجمه فاطمه شايسته پيران، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، مرکز مطالعات و تحقيقات سازمانها.
- ۲۲- قنبرى، ليلا (۱۳۸۲)، *بررسى تحليل انتقادى گفتمان داستانهاى کوتاه معاصر بزرگسالان و داستانهاى کوتاه معاصر نوجوانان*، پاياننامه کارشناسى ارشد آموزش زبان فارسى، دانشگاه شيراز.
- ۲۳- مختار عمر، احمد (۱۹۹۷)، *اللغة واللون*، طبع ۲، قاهره: عالم الكتب.
- ۲۴- مكارم شيرازى، ناصر (۱۳۷۴)، *تفسير نمونه*، چاپ اول، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- ۲۵- نوروزى، آزاده (۱۳۹۰)، *ترجمه و نقد و بررسى داستان حوار بين طفل ساذج و قط مثقف*، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامى تهران، واحد تهران مركزى.